

به کجا چنین شتابان؟

پیرامون فرمان های عجولانه رئیس جمهور ایران!



محمد امین فروتن

روشن است که بیگانه گان باید منطقه ما را ترک کنند و این یک خواهش نیست بلکه «دستور!»، «فرمان» و اراده ملت های منطقه است که بیگانه گان باید به خانه خود برگردند و اداره و کنترل منطقه را به ملت ها و دولت های آن واگذار کنند.

« محمود احمدی نژاد رئیس جمهور اسلامی ایران »

آسمان خونبار میهن ما ، آسمانی که هنوز از چتر باروتی بیگانه گان و جفای از دوستان کبود است و هرروز تکه تکه خاکی از افغانستان سوگوار است و اشک ریزان ؛ بویژه این روزها که با پایان بازدید آقای احمدی نژاد از کابل نخستین جوقه ای از جنازه ها و پیکر های پاک جوانان بینوایی مهاجران افغان که همچون مرغکان بی بال و پر ، و نا آگاه از سرنوشت خویش ، پس از حلق آویز ساختن و جان دادن در « حمام فین تاریخ * » برای به خاک سپردن در برزخی از عجائب مافیائی و بی صاحب افغانی سرازیر شده و در بند خاک کشیده شدند ، ناگهان خبری رسید که مردی که با هزاران تزویر و دروغ صاحب نان و نامی شده است و بازهم در «تب بیماری خود نمائی و شهرت طلبی » از شهر بیرون شده است و بر مناره های معبدی از توحید بانگ « ریأ و تزویر » را سر داده و در جامه توحید و عدالت همان بت های را پنهان داشته که همه مصلحین عالم و پیامبران بزرگ تاریخ پس از شکستن و انهدام آن بزرگترین تمدن ها و فرهنگ ها را به وجود آوردند و در کنج ، کنجی از زمین ترازوی عدالت و انصاف را بر پا داشته بودند ، اکنون همان چهره های « قُدسی و دروغین » بنام پیامبران و امامان راستین بر جان بشریت و از همه اول برجان آزادی خواهان ایران کهن تازیانه « شریعت از خود ساخته » ای می نوازند و با طنین قاطع فرمان و دستور ترک بیگانه ها از منطقه را بنام پاک « اراده ملتها » صادر میکند که گویا به قول آقای احمدی نژاد « بیگانه گان باید منطقه ما را ترک کنند و این یک خواهش نیست بلکه " دستور " ، " فرمان " و اراده ملتهاست که بیگانه گان باید به خانه خود برگردند و اداره و کنترل منطقه را به ملتها و دولت های آن واگذار کنند ! » مگر آقای احمدی نژاد فراموش کرده و یاهم وی در تلاطم درد و عذاب وجدانی ای که از آزار و آذیت آزادی خواهان و روشنفکران مسلمان ایرانی و افغان که در زیر ساطور استبداد مذهبی حاکم بر

ایران بدترین شکنجه ها را متحمل می شوند و این عذاب بر جان اش پنجه افکنده است به هذیان گوئی ها رو آورده است ، که این فاجعه چیزی تازه ای نیست و درقطرات خون آن آثار معامله گری های شما نیز به مشاهده می رسند . البته چه خوب است به قول دانشمندی آفریدگار خویش بودن ! اما آسان نیست و امواج ملتهب و تازه نفس این طوفان چنان بر دیواره ء رگهای قلب و روح تک ، تکی از مردم افغانستان میزنند که صدای شکستن استخوانها را در درون آن می شنوند ، کاش ، همین فتوی دهندگان حاکم بر ایران در همین لحظات و یاهم زمان دیگری مردم افغانستان را صادقانه و بدون غرض و مرضی نجات میدادند و نجات دهند ! افسوس که این همه اشتراکات فرهنگی و مذهبی که همچون کوه ها و صحرا ها و دریا ها میان ملتها ی ایران و افغانستان وجود دارند و هیچگاه بر نه می خیزند در زبان بی زبانی حکایت دیگری دارند . که در خونبهای این اسماعیل ، هیچ فدیة ای را «ازسوی هر قدرتی وبا هر قبائی» نخواهند پذیرفت زیرا به قول شاعری «**خود حجاب خودم و باید از میان برخاست !**» . اکنون که در مرز های خونبار جغرافیا وی کشور ما و با اینکه خون و آتش از همه جا می بارد وما شاهد وقیح ترین و مسخره ترین نوعی از «دستورات و فرمان های» از جنس «آسمانی و مذهبی» هستیم که بصورت ریأ کارانه و مزورانه از منبر فریب ونیرنگ بیان میگردد به مثابه مردمی که سال هاست «راز سربه مهری» از جفای «دشمنان دوست نما» را که در اوج معرکه با هر اهریمن به مثابه یک تراژیدئی تاریخی در سینه داریم حکایت میکنیم ، و حکایت میکنیم از مصیبتی که نه بدانگونه که یک مجهول علمی ، یک مسأله ریاضی یا ادبی را می فهمند و بیان میکنند ، بلکه بدانگونه که یک اندوه و یک فاجعه را که پیش از آن تصویری هم از آن نداشته ایم با گوشت و پوست خود احساس میکنیم و از این مصیبت و این فاجعه غم انگیزی میتوان سخن گفت و چنین میتوان پنداشت که طنین قاطع این نوع «**فرمان های سفر بری و ناکجا آبادی**» که معمولاً در کاخهای مرمرین «دارالخلافة های استبداد مذهبی» می پیچد و صدای زنگ های این کاروانی از غارتگران شب را در قرن بیست و یکم می شنوند ، و شاید فرماندهانی از چنین فرمان ها نه میدانند و یا هم نه میخواهند بدانند که این آتشی که اکنون چنین دیوانه وار از وجود ملت ما سر برداشته است نه یک حریق ، که آتشی از کاروان است ! آتشی که بر راه میماند و کاروان میگردد! از همین رو است که میبینیم شعله های آتشی از جنگ و بدبختی هرچه بیشتر میشود جبهه ها نیز مشخص تر میگردند ، مواظب باشید این گونه اظهارات خلاف آئین دوستی و رسم مسلمانی است و انگهی که از گفتار و رفتار و قرائن چنین برمی آید که مبادا با بلند ساختن چنین «بانگ های» بی وقت ، نیت تا سیس یک «امپراطوری مذهبی از نوع شیعی» را داشته اید !! مردم مسلمان افغانستان و همه جوامع فقیر جهان اکنون از روشنفکران متعهد خویش در برابر این منبر نشینان غاصب و «**ریأ کارتازه به دوران رسیده های**» که همچون خروس های بی محل «بانگ بی وقت» سر میدهند چشم امید دارند تا به این بنده گان بی هنری که اکنون «شهریار» گشته اند و با پروئی بر مسند پیامبر اکرم (ص) و آل صالح وی تکیه زده اند و تمامی ملت های نابغه و شکوهمندی را که هم در عمل و هم در علم و حکمت سربلند بوده است به اطاعت فرا میخوانند ، بفهماند که ما اگر به ساده گی و آسانی نوازش های شما را پذیرفتیم و به آن تن دادیم تنها با این دلیل بود که در اوج فاجعه ناگهان خبر رسید که مردانی از تبار توحید و عدالت ، معجزه اسأ بر سلطنت طاغوتی ای از ستمکاران و جباران تاریخ غلبه یافته است و سالاری از همان سلاله ، بر بام تاریخ زمان ایستاده است و شعار ملکوتی توحیدی ، «**نه شرقی ، نه غربی**» زمزمه میکند . با خود لرزیدیم که باز فریبی تازه برای ستمی تازه براه آفتیده است ، اما چون زبان به گفتن گشود و بر بلندای تاریخ فریاد بلند کرد برخلاف

علمای دیگر و برخلاف نوابغ و روشنفکران دیگر که اگر نوابغ بودند مرد کار نبودند و اگر روشنفکرو مرد کاراند مردان اندیشه و بصیرت نیستند و اگر هردو هستند مردان پارسائی و پاکدامنی نیستند و اگر هر سه هستند مردان مبارزه و تلاش نیستند و اگر همه هستند خدا را نه میشناسند و خود را در ایمان شان گم نه میکنند و تنها خود شان هستند و بس! و همه آنچه را که نوابغ و پیشوایان سائر اقوام و ملت ها برای پیشرفت و ترقی جوامع انسانی آنها در شرائط خاص تاریخی و جغرافیای در نظر داشته است و آنرا به حیث اندیشه و ایدیولوژی نجات جوامع انسانی میدانستند ، روشنفکران جامعه ما و دیگر کشورهای جهان سوم با اقتضای منافع استراتژییک ابرقدرت ها در جغرافیای شخم کرده شده خود غرس مینمودند و به مثابه یک نسخه شفاً بخش با فورمول «نقل مطابق اصل» کاپی میکردند ، درچنین اوضاع و شرائط خاص تاریخی افغانستان بود که مردی به عنوان منادی همان حرکتی که بر اساس حریت انسان و عدالت اجتماعی استوار بود با صدای بلند و رسائی گفت که **های مردم!** من از نسل ستمدیده گان و بینوایان مؤمنی آمده ام تا آنچه را که خداوند اراده فرموده است بدون تبعیض مذهبی و نژادی و قبیله‌ی برساکنان این بخشی از زمین و این زمان یعنی قرن بیستم تمام کنم و من حامل پیام توحیدی هستم که می خواهم یکجا با شما ستمدیده گان و همه «مغضوبین زمین» ، جهان با سعادت را اعمارکنم .چنین بود که از ترس ظلم و ستم بی پایانی که بنام ایجاد «جامعه بدون طبقات!» و «**دیکتاتوری پرولتاریا**» بر ما تحمیل میشد به کنار شما پناه آوردیم ، مگر ناگهان و بسیار زود دیدیم که لشکری از فریبکاران فرعون صفت و مکار ، در کنار آن حرکت بزرگ اسلامی که داعیه توحید و عدالت را در همه زمینه های اجتماعی و اقتصادی داشت و هنوز هم دارد ، با ماسک شرک آلود مذهبی و تفاخر قومی و قبیله‌ی جابجا شدند و آرام آرام آن حرکت معنوی و انسانی را از درون تهی ساختند و بر مسند قدرت شیطانی تکیه زدند . پس از این جابجائی مافیای مذهبی که هم تیغ فرعون را دارد و هم گنج قارون را و هم سحر بلعم باعور را ، با چنین حرکت پیچیده و مرموزی مسأله قابل تأمل رشد و تکامل سریع « طالبانیزم» به عنوان یک گفتمان خرافات را است که با حذف اصل «جمهوریت» و مردم سالاری از نظام «جمهوری اسلامی ایران» که مهمترین رکن نظام اسلامی به شمار می رود ، تنها عناصر و مؤلفه های پراکنده طالبانیزم به مثابه گفتمان «بنیاد گرای شریعتمدار با اتکای مطلق ، مکانیکی و دگم به منابع فقهی باقی میماند و بالاخره ریشه تناقض اصلی گفتمان طالبانیزم با انسان و حضور وی در هستی و تاریخ بشری بصورت واضح و روشن برملا می گردد ، اینگونه تعارض آمیز بودن گفتمان طالبانی و «روش تفهم» آن در شناخت و معرفت دینی ، آنگاهی بحرانی تر میشود که با نوعی از روش خاص و دگم «اجتهادی» و برداشت های متحجرانه دینی یعنی همان روحانیت خرافات زای مذهبی که پرچم آنرا چهره های نامدار و متحجرانه ای همچون «**شیخ مصباح یزدی**» از درس خوانده های «مدرسه حقانی» و امثال وی که دشمنی و عداوت با «انسان و انسانیت» جزئی از کارنامه ها و وظائف «شرعی!!» شان محسوب میگردد حمل میکنند ، در آمیزد . حقیقت مطلب این است دولت مافیائی که پس از حادثه دلخراش یازدهم سپتمبربویره با برگزاری کفترانس تاریخی «**بن**» به اساس یک اجماع جهانی و منظفوی با اشتراک فعال کارگزاران سیاسی جمهوری اسلامی ایران منجمله نمائنده گان تمامی گروه های جهادی مقیم ایران بوجود آمد و اکنون بر تمامی منابع مادی و معنوی کشور افغانستان سلطه قائم کرده است و تاهنوز هم زمامداران منتصب به جمهوری اسلامی ایران مانند آقای احمدی نژاد که نمادی از نظام مافیائی مذهبی و تقلبی ایران زبان زد خاص و عام است ازاین دستگاه مافیائی و نامشروع یعنی «دولت اسلامی افغانستان» بنام «**نظام مشروع و مردمی!**» یاد میکنند و آنرا قویاً

برسمیت می شناسد . مسخره ترین و ذشت ترین چهره ای از اینگونه حمایت های دوگانه و ریاً کارانه آنگاه برملا میشود که برخی از فرماندهان نظامی نیروهای ایالات متحده امریکا بااستناد برگزارشهای مؤثق منابع امنیتی از کمک های تسلیحاتی جمهوری اسلامی ایران بویژه لشکر **قدس** وابسته به سپاه پاسداران جمهوری اسلامی به مخالفین مسلح رژیم مافیائی افغانستان یعنی طالبان خبر میدهد . البته این نکته گفتنی است که نگاه و نگرش امنیتی و استرا تیزیک جمهوری « ولایت فقیه » ایران در منطقه بویژه درمورد افغانستان در امتداد مسیرطولانی تاریخ ملت های افغانستان وایران برمعادلات دوگانه ای از سیاست « چانه و فشار» استوار بوده است ، ازیکسو با نیروهای که دربرابرقدرت بزرگ وقت (اتحاد جماهیر شوروی)دست به مبارزه زده بودند به حکم فریضه دینی و اسلامی عملاً ابراز همدردی و کمک های همه جانبه میکردند و از سوی دیگر، سیاست های کلان امنیتی و استراتیزیک این کشورکه بااساس مؤقیعت جغرافیای ایران در جنوب آسیا تعیین و پایه گذاری میگرددید با توجه به منافع مشترک با روسیه شوروی سبب شده بود تا آخرین لحظات سقوط رژیم دکتور نجیب الله با افغانستان روابط دیپلماتیک خویش را تا سرحد حضورکاردار به عنوان نمائنده رسمی جمهوری اسلامی ایران حفظ کند ؛ این گونه روابط و مناسبات نسبتاً گرم دیپلماتیک تا بدان نقطه صعود کردند که حین حاکمیت دکتور نجیب الله بر دولت افغانستان مطبوعات آزاد غربی به نقل از منابع دیپلماتیک گزارشی را منتشر ساختند که هواپیمایی حامل دکتور نجیب الله در راه بازگشت از سازمان ملل متحد به کابل در فرودگاه بین المللی مشهد توقف نمود ه و آقای دکتور نجیب الله با برخی از رهبران جهادی مقیم ایران مذاکراتی امید وارکننده ای انجام داده اند .چنین بود که برای براه انداختن و اجرای برنامه «**فشار**» بر استراژیست های دولت جدید اسلامی در ایران و تحت تأثیر در آوردن سیاست های عمومی غرض هم آهنگ ساختن آن با برنامه های درازمدت روسیه شوروی عملیات استخباراتی ازسوی دسازمان استخباراتی اتحاد و جماهیر شوروی (**K.G.B**) بکار گرفته شد ، و آقای ولادمیر کوزیچکین افسر سابق سازمان جاسوسی روسیه شوروی در ایران طی رساله ای بنام (**K.G.B In Iran**) که حاوی خاطرات و یادداشت های شخصی بوده است چنین مینویسد : **علی الرغم طرد " قطب زاده دستور دفتر سیاسی به قوت خود باقی ماند ، دستور دستور است ، و اقدامات جدی بعمل آمد از جمله این اقدامات آن بود اطلاعاتی در اختیار مقامات ایرانی گشته شود که قطب زاده را عامل «CIA» سیا معرفی کند . در میان دیگر چیزها این وظیفه هم به وسیله حزب توده ایران صورت گرفت . اقع مقامات چندان مشکل نبود ، چون آقای قطب زاده سالیان درازی را در ایالات متحده امریکا گذارانده بود ، سرانجام در اپریل ۱۹۸۲ او را به اتهام توطئه علیه رژیم دستگیر کردند . وی دستگیر شده بود که " **K.G.B** " سازمان امنیت دولتی روسیه شوروی اقدام دیگری را علیه او کارگردانی کرد و آخرین میخ تابوت او را کوبید . در مرکز یک نامه رمز از « **C.I.A** » سیا به عامل اش در تهران تهیه کردند و رمز ساده ای را بکار بردند که هر متخصصی به آسانی میتواند آنرا کشف کند ، از کسی نام برده نشده بود ولی متن آن پیدا بود که این عامل پنهانی وبسیار باارزش قطب زاده است ، بسته عامل این پیام را مقداری نسبتاً پرحجمی کاغذ سفید تشکیل می داد ، آنرا زیر یک غرفه تلفن در نزدیکی پمپ بنزینی در خیابان تابنده واقع در شمال تهران گذاشتند ، افسر ما سپس به سرویس خنثی سازی بمب تلفن کرد و به زبان فارسی گزارش داد که دیده است شخصی چیزی را در زیر دستگاه تلفن کار گذشته است ، انفجار بمب در پمپهای بنزین در آن ایام زیاد اتفاق می افتاد ، بسته به زودی از زیر غرفه تلفن نا پدید شد وبدین ترتیب قطب زاده را در سپتامبر ۱۹۸۲ تیرباران کردند .واضح است که استراتیزیی نظامی و امنیتی نظام جدید نیز بر نوعی ملیتاریزم و اهداف هژمونیستی**

استوار بود که با دریغ فراوان پس از سه دهه تاریخ انقلاب اسلامی در ایران می بینیم که سر داران سپاه و آرتش «جمهوری ولایت فقیه مطلقه در ایران» که نگهبانان اصلی این استرا تیژی به حساب می آیند با استمداد و اعتقاد بر اندیشه های شرک آلود مذهبی بجای ایجاد «مدینه فاضله توحیدی» خواب های تأسیس امپراطوری خیالی «شیعی صفوی» را تعبیر میکنند.!! و اجرای این پروژه مهم عملیاتی و نظامی را منوط به هم آهنگی با منافع و اهداف استراتژیژیک سائر کشور ها و قدرت های منطقه و جهان میدانند ، لهذا کاملاً طبیعی به نظر می آید که محمود احمدی نژاد یکی از مریدان ذوب شده در ولایت " آقا " و درکسوت رئیس جمهور منصوب شده از سوی ولی فقیه ، به نمائنده گی گروهی از کشورهای که در کنفرانس همکاری های چند جانبه امنیتی و جهت جلوگیری از نفوذ کشور های غربی بنام «شانگهای» گردهم آمده اند ، فرمان سفر بریی بدین شرح صادر کرد :

« روشن است که بیگانه گان باید منطقه ما را ترک کنند و این یک خواهش نیست بلکه **«دستور!»**، «فرمان» و اراده ملت های منطقه است که بیگانه گان باید به خانه خود برگردند و اداره و کنترل منطقه را به ملت ها و دولت های آن واگذار کنند . » هرچند جمهوری اسلامی ایران به حیث ناظر سازمان کنفرانس شانگهای در جلسات این سازمان اشتراک می ورزد مگر منافع تاریخی مشترکی که با دیگر اعضای آن دارد سبب شده تا قبل از همه مانند خروس بی محل «بانگ» بی وقت دهد و با این بانگ خود یکمرتبه دیگر بحران در افغانستان را یک فاجعه منطوقی به حساب آورند . و افغانستان بار دیگر به میدان معرکه و به قول معروف «میدان بُزکشی» کشور های منطقه و همسایه گان افغانستان مبدل گردد ، درحالیکه هیچکسی نه میتواند از این حقیقت روشنی انکار کند که ریشه و عوامل اصلی حضور نیروهای خارجی در افغانستان به زمانی برمیگردد که هیچ سربازی با هویت و شناسنامه خارجی در افغانستان حضور عملی و فعالی نداشت مگر لهیب شعله های آتش جنگ دامن هر شهروندی را گرفته بود و به جنگ خانمانسوزی تبدیل شده بود که همه با هم می جنگیدند و به قول دانشمندی «برای کسانی می جنگیدند که با هم نه می جنگیدند اما هم را می شناختند » در چنین اوضاع تاریک بود که همه ما را جنون جنگیدن گرفته بود تو گوئی «بیماری جنون جنگیدن» شیوع یافته است که داغ و درد این بیماری مزمن را بر تن مجروح نسل ما احساس میکنیم و سر انجام شعله های چنین آتش ویران کن جنگ و تباهی دامن کسانی و نیروهای را گرفت که ظاهراً باهیچکسی سر معامله و داد نداشت و مزرعه منافع خویش را به داروغه های سپرده بود که با هویت های بومی و قومی و احیاً با ژست شعار های مذهبی " (مذهبی که توجیه گرمنافع نظام سرمایه و سرمایه دارن بوده است نه دین الهی و توحیدی) " و حتی در صورت لزوم بجای مراجعه به عقل و شعور با پالایش و تقویت غرائز شهرت طلبی و ثروت اندوزی که هسته اصلی « شعار های بی مصرف » تلقی میشود هذیان گونه شعار های « ملی گرایی و ضدیت با کشورهای خارجی » را سر میدادند و اینجاست که این «روحیه مطلوب شعاری» برای استعمار و نظام سرمایه داری از سوی نیروهای خود گرا و متحجر مذهبی و یاهم روی دیگر این سکه ، چپ گراها و «چپ نماهای فوق چپ» که از جدار های بلند دموکراسی بی نام و مجعول مافیائی با زبان عامیانه بازار معامله به عنوان یک پروژه پر درآمد تجلیل می نمایند . پس بهتر است صادقانه و دلسوزانه ابتداً به خود مان برگردیم و پیش از همه از خود ما بنالیم که « از ماست که بر ماست » البته که حل این مشکلات بزرگ نه در انحصار یک منطقه و کشور و هویت خاصی است و نه فقط تنها مردم افغانستان اند که امروز درچنگال قدرتمند مافیای نظام سرمایه داری با روش های لیبرال و

سیکولارو هزاران جراثیم دیگری آفتیده است ، بلکه این زخمی است خونین بر پیکر بشریت و دردی است مزمن بر جان مردم افغانستان که آن زخم و این درد در جغرافیای به نام افغانستان به عفونت کشیده و خطر مرگ و نابودی را در پی آورده است مگر واقعیت این است هر جا و هر گاهی که در خیابان زندگی و تاریخ با نگاه مادی نگریسته شود و مردان حقیر ، بزذل ، خودخواه و ریاست طلبی بر مسند قدرت آورده شوند در همان مقطعی از تاریخ و جغرافیای از زندگی بشر فاجعه و بحران بصورت اصلی و معیوب ظاهر خواهد شد . چنانچه همین اکنون در بسیاری از کشورها به شمول « جمهوری اسلامی ایران سابق!!**» که از تریبون های رسمی برای فاجعه ای که خود در بوجود آوردن آن نقش داشته است و هنوز هم جهت اخفای مسائل حاد اجتماعی و اقتصادی که بنا بر هر اندیشه ای از وظائف تا خیر ناپذیر زمامداران حاکم بر ایران محسوب میشوند برای مردم ما نسخه نویسی میکنند !!، تا از یکطرف چشم و گوش جهانیان از آنچه که در جمهوری مسمی به اسلامی ایران میگردد غافل بمانند و از جانبی مصداق عینی ضرب المثل معروفی باشند که « **بگیر، که شما را نگیرد!!** » . اما شگفت انگیز ترین و مضحک ترین پهلوی این روند آنگاه به نمایش گذشته میشود که قدرتی و کشوری و سرداران مافیائی ثروت اندوزی و شهرت طلبی در جهان معاصر از هرگونه نقشی که در ایجاد حوادث تاریخی داشته اند ، انکار ورزند . چنانچه می بینیم زمامداران ولایت فقیه از جنس مطلقه آن در ایران از یکسو فاجعه ای را که از بسیار دیر بدینسو در همکاری با قدرت های سرمایه داری مافیائی حاکم بر سرنوشت مردم افغانستان آورده شده است نقش داشته اند و با توجه به چنین نقش فعال خود « مهره های بومی و مذهبی خویش » که در هویت های گوناگونگون فرهنگ و سیاسی به اقتضای منافع استراتژییک ایران در سیستم مافیائی حاکم بر افغانستان به هر قیمتی و هر گونه باج دادن های مادی و معنوی جابجا میگردد و برای نگهداری آن از هرگونه معامله گری ها دریغ نه میورزند . بد تر از همه اینکه حاکمان و استراژیست های ایران سابق جمهوری!! بویژه سردار محمود احمدی نژاد و « دولت " خرافاتی " سپاهیان وی » که بر بزرگترین بخشی از دولت در ایران تسلط دارند بنابر حکم حکومتی و ولائی رهبری برای کسب رضایت امام زمان (عج) با هم اندیشان طالب خویش که در راه کسب رضایت « شیطان » افغانستان کنونی را به خاک و خون می کشانند کمک های سخاوتمندانه !! تسلیحاتی و نظامی مینمایند .

یا هو

۲۵ آپریل ۲۰۱۰ میلادی

سوم ثور ۱۳۸۹ هجری شمسی

* حمام فین که درکنار عمارت چشمه سلیمانیه واقع در فین کاشان قرار دارد بخاطر قتل میرزاتقی خان مشهور به امیر کبیر نخست وزیر ناصرالدین شاه قاجار که بروز بیستم ماه جدی ۱۲۳۰ هجری شمسی در حمام باغ فین به شکل فجیعی به شهادت رسید زبان زد خاص و عام شد .

** باور بر اصل مردم سالاری و احترام به اندیشه های دیگران که روح نظام اسلام و دموکراسی را تشکیل میدهد و مفهوم جمهوریت در ایران را تکمیل میکرد و مسلماً بنام جمهوری اسلامی یاد می شد پس از پیروزی کودتائی سردار احمدی نژاد بسیجی سابق در ایران از مفهوم جمهوریت تهی گردید . بناً بنام سابق ذکر گردیده است